

کعبه فضای فرهنگی

با همین دغدغه‌ها بود که انجمن ادبی «چکامه» رادر کتابخانه بوستان اردیبهشت راه اندازی کرد؛ محفل کوچکی که یک سال ونیم به طور منظم برای نوجوانان شاعر جلسه می گذاشت؛ رایگان، بی چشمداشت، فقط برای آن ها که دلشان برای واژه‌های تمیید، اما همکاری با کتابخانه ناگهان قطع شد. بدون توضیح مشخص. حالا جلسات «چکامه» به منطقه ۴ منتقل شده، جایی دورتر، و بچه‌هایی که دل در گرو این جلسات دارند، مسیرهای طولانی را طی می کنند تا بتوانند هر هفته چند ساعت شعر بخوانند و شنیده شوند. می گوید: همیشه نگران این بچه‌ها هستم. نگرانم که استعداد هایشان به هدر برود. بارها با مسجد های محله خود مان، مثل مساجد پورسینا، صحبت کرده ام. در ظاهر استقبال می کنند، قول همکاری می دهند، می گویند برای بچه‌ها جلسه می گذاریم، اما در عمل هیچ اتفاقی نمی افتد. با حسرت ادامه می دهد: اینجا کلاس های ورزشی چند سالی است برپا می شود، برای ورزشکاران برنامه دارند، هزینه می کنند، حمایت می کنند. اما برای بچه‌هایی که اهل نوشتن اند، اهل ادبیات و هنرند، هیچ فضا و امکانی وجود ندارد. کسی نیست که آن ها را جدی بگیرد.

شعرهای داغ کوردهای

صنعتی سروکار دارد. خودش اما این تضاد را عجیب نمی داند. بالبلخند می گوید: باور می کنید خیلی از شعرها همان پای کوره به ذهنم می رسند؟ همان لحظه از کنار کوره کنار می کشم، دفترم را در می آورم و می نویسم.» برای خیلی ها جالب است که چطور شاعری در محیطی خشک و صنعتی دوام می آورد. اما محمد جواد اعتقاد دارد که دنیای درونی یک شاعر، جای امن و مستقلی است؛ دنیایی که حتی سروصدای حرارت کوره ها هم نمی تواند خدشه ای به آن وارد کند.

می گوید هر چیزی می تواند الهام بخش باشد؛ از جمله ساده ای روی یک بیلپورد تبلیغاتی گرفته تا داستانی که چند روز پیش در یک کتاب خوانده. معتقد است نگاه شاعران به دنیا باید یگانه فرق دارد؛ گاهی فقط یک تصویر، یک حس گذرا یا یک جمله معمولی، می تواند روح را قلقلک بدهد و جرقه یک شعر تازه شود. اما زندگی شغلی اش در ظاهر هیچ سنخیتی با این روح لطیف ندارد. رشته تحصیلی اش متالورژی بوده و حالا مسئول کنترل کیفی یک آزمایشگاه است؛ جایی که با فلز و کوره و سختی کار

برگزاری محافل ادبی فقط بخشی از دنیای محمد جواد منوچهری است؛ شاعری که حالا چندین دفتر شعر در قالب های غزل و رباعی دارد. به قول خودش «سرودن، بیشتر از هر کار دیگری در دنیا دلش را گرم می کند.» برایش مهم نیست کجا باشد؛ خانه، اتاق کارش یا حتی مترو و اتوبوس. همین که بیتی در ذهنش جرقه بزند، فوری خودکار و دفترچه اش را از جیب بیرون می کشد و آن لحظه را روی کاغذ ثبت می کند.

از «گیدا» تا شعرهای آیینی

نتیجه این همه علاقه، اشتیاق و سرایش های بی وقفه، مجموعه ای از کتاب های منتشر شده است. محمد جواد منوچهری اولین کتابش را در سال ۱۴۰۱ با عنوان «گیدا» منتشر کرد؛ دفتری شامل صد غزل عاشقانه. گیدا تنها مجموعه مستقل اوست، زیرا با افزایش هزینه های چاپ، انتشار مستقل کتاب دیگر برایش ممکن نبوده است. همین باعث شد که مسیر انتشار را به سمت کتاب های اشتراکی ببرد. آثار دیگرش دو هفته بعد از انتشار گیدا، در یک مجموعه شعر

در کنار آثار چهار شاعر دیگر به چاپ رسید؛ با کتابی بانام «رد پای سرخ دل» این مسیر ادامه پیدا کرد و منوچهری بعد ها با مجموعه مشترک «ماه اندیشان ماه قلم» و هشت کتاب اشتراکی دیگر در جمع شاعران فعال باقی ماند. او حالا چند سالی است که به سرودن شعرهای آیینی هم می پردازد؛ شعرهایی با مضمون زندگی ائمه اطهار (ع). البته پیش از شروع این مسیر، مطالعه بسیاری کرده است. خودش با صراحت می گوید: آفت شعر آیینی امروز، سندیت نداشتن مضامین آن است. خیلی وقت هایک شاعر آیینی داستانی را در روضه می شنود، تحت تاثیر قرار می گیرد و شعری می سراید.

اما به نظر من، اگر مثلامی خواهی درباره امام حسین (ع) شعر بگویی، قبلش باید کل زندگی ایشان را از کتاب ها و منابع معتبر بخوانی و بشناسی. این دقت و جدیتی که در کارش دارد، بی نتیجه نمانده است. اشعار عاشقانه و آیینی محمد جواد منوچهری تا امروز بارها در جشنواره های مختلف مورد تقدیر قرار گرفته اند. مانند جشنواره افق های روشن و جشنواره شعر ولایت. اما مهم ترین موفقیت او، کسب مقام اول در جشنواره ملی شعر نیکوکاری است؛ افتخاری که در خرداد سال ۱۴۰۱ به دست آورد و همچنان یکی از نقاط عطف کارنامه هنری اش محسوب می شود.

شیرین تر از همه جایزه ها

یکی دیگر از نقاط عطف زندگی هنری محمد جواد منوچهری، خاطره ای است که هنوز هم با شیرینی خاصی از آن یاد می کند؛ خاطره ای که برایش حتی از دریافت مقام های گوناگون در جشنواره ها ارزشمندتر است؛ می گوید: این همه جایزه و مقام گرفتم، اما هیچ یک به شیرینی تأیید مادرم نبود. همیشه به من می گفت «پسر جان! این شعرهایی که می گویی فایده ای ندارد. یک شعر برای امام رضا (ع) بگو، شعری که از تلویزیون پخش شود!» این حرف از بچگی توی گوشم بود.

انتظار چندین ساله بالاخره هفت سال پیش به ثمر نشست. در یکی از برنامه های تلویزیونی که از شبکه خراسان پخش شد، او به عنوان یکی از پنج شاعر ایرانی برای شعرخوانی در کنار شاعران پاکستانی و هندی انتخاب شد. این برنامه به مناسبت حضور شاعران از کشورهای مختلف در مشهد و حرم امام رضا (ع) برگزار شده بود. محمد جواد آن روز شعری برای امام رضا (ع) خواند، شعری که بالاخره دل مادرش را به دست آورد.

بالبلخند پر از حس رضایت ادامه می دهد: همان شب وقتی مادرم تصویرم را در تلویزیون دید، از ته دل به من افتخار کرد. شیرینی آن لحظه، برایم از تمام جوایز بیشتر بود. بعد از آن هم شعر خوانی های او در برنامه های دیگری مثل شب شرقی و شبکه های مختلف بارها پخش شد. اما به گفته خودش، هیچ کدام شیرینی آن شب خاص و تأیید مادرا را نداشتند.

شعری به مناسبت حمله اخیر رژیم کودک کش اسرائیل

بزن به سیم آخر و پیاده کن تقاص را
به عالمی نشان بده نتیجه ی قصاص را

شبیبه صاعقه بزن به تار و پود قوم شر
بریز درد و چشم او هراس و التماس را

برای فتح خیبری دوباره یا علی بگو
به خاک و خون بیابکش یهود ناسپاس را

غدير غم گرفته رادوباره شاد دادکن
شبیبه معجزه بکش ز چننه برگ آس را

وطن به غم تو را چه کم، نبینمت دقیقه ای
ز روزی شغال ها به دل نده هراس را

امام هشتمی تو را گرفته سخت در بغل
به سمت آسمان بیر تمامی حواس را

و ما رمیت، را بخوان بزن به قلب تیرگی
به عالمی نشان بده نتیجه قصاص را



شب شعر ولادت حضرت فاطمه معصومه (س)
در حسینیه امام رضا (ع)
اسامی همراهان: آقایان غفورزاده شفق، رستگار، حسین پور، عامری و موحدیان

هرکس می رسد از راه نادر شاه خواهد شد

سقوط از چشم هایت مردنی جانکاه خواهد شد
نفس وقتی غم آلود است شکل آه خواهد شد

به پایت سوختم تا قد کشیدی، من زمین خوردم
همیشه عمر شمع از سوختن کوتاه خواهد شد

تواز من دور اما سال ها در قلب من بودی
نصیب برکه، تنها نقش روی ماه خواهد شد

درخشانی شبیه شیشه افتاده در ساحل
که عابر با ناگهت مدتی گمراه خواهد شد

سرت گرم است بی من، با شلوغی های اطرافت
همیشه باغ بی صاحب آتفرجگاه خواهد شد

لرزم فتح قلبت آیه انافتحن نیست
که هرکس می رسد از راه نادر شاه خواهد شد

صدای شعر از دل کوره

برای محمد جواد منوچهری، شعر فقط واژه و قافیه نیست؛ راهی است برای ماندن در مسیر، حتی وقتی زندگی او را به سمت صنعت و فلز کشانده. او سال ها است که میان گرمای کوره و سرمای بی توجهی ها ایستاده، اما شعر را زمین نگذاشته است. حالا که شاگردانش با اعتماد به نفس شعر می خوانند و انجمن ادبی اش چراغی برای نوجوان ها شده، شاید بتوان گفت آن پسر بچه ساکت سیزده ساله، بالاخره دیده شده است؛ نه فقط با شعرهایش که با ایستادگی اش.